

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

راهبندان سیاسی برای نواندیشان مذهبی

سرگذشت معاصر ما چنین بوده است که، در پی گذر از کوره سوزان تجربه هائی تلخ، اکنون به چنان اشرافی برسیم که بدانیم تا بساط حکومت مذهبی - در همه انواع و اقسام اش - بر پاست، قرعه فال، همچنان، بدان نام و نشان است که بود. اما، این تازه اول عشق است و راهپیمائی ما در دشتی پر از خار مغیلان تازه آغاز شده است و، باید بخوبی آگاه باشیم که، مثل هر راه پیمائی هدفمند دیگری، این اشراف نیز نمی تواند مفید و کارا باشد، یا بشود، اگر که از این پس دقت نکرده و از راه درستی که در آغازش ایستاده ایم منحرف شده و به بی راهه و کجراهه و «میانبر» هائی دچار شویم که، اغلب، راه را طولانی تر هم می سازند.

esmail@nooriala.com

اگر سه دهه پیش، مجموعه حوادث تاریخی و طبیعی گوناگون (همچون سرطان لاعلاج شاهی که توانسته بود همه خطوط تصمیم گیری سیاسی و اجتماعی را به شخص خود وصل کند، همپای فقدان هر نوع اپوزیسیون ریشه دار ملی و مبهم بودن آینده منطقه در صورت مرگ شاه ایران، و این همه ماجرا در متن گستردگی چشمگیر کمونیسم متمایل به شوروی در میان قشر جوان کشور، و آنگاه، بقدرت رسیدن جیمی کارتر در آمریکا، بعنوان واکنشی نسبت به آمریکای گرافتاده در خاطرات جنگ ویتنام) نبود، هرگز نمی شد تصور کرد که آیت الهی از وسط نجف براه بیافتد، به پاریس برود، رهبر انقلاب مردم ایران شود و براحتی آب خوردن، از منبر وعظ و خطابه پائین آید و از تخت سلطنت کشوری کهن بالا رفته و بعنوان حکمرای مطلق کشور ادعا کند که می خواهد حکومت الله را بر زمین جاری سازد.

یعنی، بدون گردهمائی این سلسله از حوادث، ما اکنون در موقعیتی نبودیم که بصورتی ناگزیر در جستجوی راه حلی برای درد ظاهراً بی درمان خود برائیم و در مسیر این چاره جوئی، از یکسو به ضایعات گریزناپذیر حکومت های مذهبی - آیدئولوژیک پی ببریم و، از سوی دیگر، به کشف ضرورت بی چون و چرای سکولاریسم نائل شویم.

بدینگونه، گرد هم آمدن دلشکن حوادثی ناهمخوان، در درون و برون از مرزهای کشورمان، چنین پیش آورده که ما ایرانیان، در یک روند کاملاً آشکار و بدیهی، ناگزیر شویم بحث درباره «سکولاریسم» را بعنوان درمانی برای درد مزمن مذهب زدگی حکومت مان بدقت مطرح کرده و تعقیب نمائیم؛ و گرنه هفت - هشت دهه ای می شد که فکر اینکه حکومت کشورمان یکسره «مذهبی» شود و قشر قرون وسطائی آخوند بر آن حکم براند از مخیله هیچ آدم مدرنی خطور نمی کرد و در دوران پیش از انقلاب 57، جدا بودن نهاد روحانیت و شریعت ادیان و مذاهب مختلف از حکومتی که خود قرار بود بر مردمانی با اعتقادات گوناگون فرمان براند، همان امر بدیهی و جاافتاده ای محسوب می شد که انقلاب ناقص مشروطه نیز به هوای آن انجام گرفته بود.

اما، بهر حال، سرگذشت معاصر ما چنین بوده است که، در پی گذر از کورهء سوزان تجربه هائی تلخ، اکنون به چنان اشرافی برسیم که بدانیم تا بساط حکومت مذهبی - در همه انواع و اقسام اش - بر پاست، قرعۀ فال، همچنان، بدان نام و نشان است که بود. اما، این تازه اول عشق است و راهپیمائی ما در دشتی پر از خار مگیلان تازه آغاز شده است و، باید بخوبی آگاه باشیم که، مثل هر راه پیمائی هدفمند دیگری، این اشراف نیز نمی تواند مفید و کارا باشد، یا بشود، اگر که از این پس دقت نکرده و از راه درستی که در آغازش ایستاده ایم منحرف شده و به بی راهه و کجراهه و «میانبر» هائی دچار شویم که، اغلب، راه را طولانی تر هم می سازند.

بله، بسیاری از میانبرها در واقع راه های کج و معوج و پر دست اندازی هستند که یا مسافر را هرگز به مقصد نمی رسانند و یا وادارش می کنند که، برای رسیدن به مقصود نهائی، هزینه ای بسیار بالاتر از آنچه پیمودن راه درست ایجاب می کرد بپردازد.

در موقعیت کنونی کشورما، بخصوص پس از کودتای نظامی - امنیتی ده ماههء اخیر، یکی از این بیراهه ها در گیر شدن در بحث هائی است که هیچ ربطی به سکولاریسم ندارند اما معمولاً در راستای نفی سکولاریسم مطرحش کرده و اذهان را به سوی خود جلب می کنند.

مثلاً، در ارتباط با اندیشهء سکولاری، شاید یکی از بی ربط ترین وقت تلف کردن ها درگیر استدلالاتی شدن است در مورد وجود ممکن اسلامی معتدل و، یا، نقش نواندیشی مذهبی در راستای به روز کردن مذهب تشیع اثنی عشری - و اساساً همهء مذاهب. آدم سکولاری که خود را در گیر اینگونه مباحث کند یا به وقت خود اهمیت نمی دهد و یا هنوز درک درستی از خواست ها و مواضع سکولاری ندارد.

از منظری دیگر، می توان گفت که اگرچه بحث در اینکه «اسلام» یک دین منجمد، و «تشیع امامی» (که دینکارانش هم اکنون بر ایران حاکم اند) یک مذهب سنگ شده، محسوب می شود و یا، نه، هر دوی این پدیده ها دارای سیالیت و قابلیت به روز شوندگی هستند، مباحثی مهم و قابل تأمل محسوب می شوند، اما به این واقعیت هم باید توجه کرد که هیچ یک از این مباحث ربطی به خواستاری حکومتی سکولار در ایران ندارند و هر کس که اینگونه بحث ها را مطرح می سازد به احتمال زیاد قصد سر دواندن مخالفان حکومت مذهبی ایران را دارد، به این امید که شاید دری به تخته بخورد و امکانی فراهم شود که در زیر چتر «جمهوری اسلامی ایران» قشر امنیتی - سیاسی کنونی کنار گذاشته شده و اصلاح طلبان مذهبی بقدرت باز گردند.

«سکولاریسم»، کلاً، اندیشهء نافعی حکومت های مذهبی - ایدئولوژیک است و به تند و کند بودن، افراطی و معتدل عمل کردن، و اصلاح شدنی یا ناشدنی بودن آنها کاری ندارد و اساساً انجام این بحث ها را در زیر چتر سیاست و حکومت نوعی خروج از عقلانیت مدرن می داند و، در نتیجه، یک آدم سکولار هم نباید بپذیرد یا اجازه دهد که اینگونه بحث ها بعنوان بحث سیاسی مطرح شوند. هنگامی که مذهب از حکومت جدا باشد، هر اتفاقی که در حوزهء مذهب پیش آید نیز ربطی به حکومت و سیاست ندارد. همانگونه که روزگاری ما دارای شعر کلاسیک بودیم و سپس، در سرآغاز

مشروطیت، به نو کردن شعرمان همت گماشته و از دل آن پدیده ای را بیرون کشیدیم که شعر جدید ایران نام گرفته است، در حوزه مذاهب مختلف نیز همین اتفاق می تواند رخ دهد و تأثیرات خود را بر پیروان آن مذاهب بگذارد. اما اگر شاعران می خواستند این بحث ادبی را در حوزه سیاسی انجام دهند آنگاه - لابد - باید مدعی آن می شدند که حق حکومت کردن با شاعران است! این سخن شاید شوخی بنظر رسد اما در همین دوران معاصرمان با مواردی روبرو شده ایم که کهنه سرایان کوشیده اند با استفاده از «حکم حکومتی» جلوی نوآوری شعری را بگیرند و، مثلاً، مسئله مبارزه با نوسرائی را در «مجلس شورای ملی» پیش از انقلاب مطرح کرده و باعث انبساط خاطر اهل فن شده اند.

سکولاریسم در واقع می خواهد فضائی را فراهم کند که نواندیشی، شک، انکار، ابرام یا تأیید در حوزه های مختلف عقیده و سلیقه ممکن شود و مردمان با آزادی تمام در مورد ارزش ها و عقاید و سنت ها و آئین ها و ضرورت بود و نبودشان به گفتگو بنشینند.

حتی اینکه، مثلاً، آیا اسلام می تواند با دموکراسی هماهنگ شود یا نه نیز ربطی به سکولارها ندارد. این مسئله مسلمانانی است که می خواهند ثابت کند دین شان با دموکراسی تباینی ندارد. سکولارها معتقدند که باید محیطی را فراهم آورد که آنها نیز بتوانند فکرشان را بیان کنند و برای گیرافتادگان در فضاهای قشری مذاهب عهد حجر خود راه فراری بجویند. آن دسته هم که معتقدند «نمی شود دموکراسی را از اسلام استخراج کرد» لابد راه چاره دیگری برای فلاکت زدگی جوامع مسلمان نشین دارند. هیچ کس نباید جلوی کار این نواندیشان را بگیرد اما آنها نیز نمی توانند با مطرح کردن اینکه اسلام با دموکراسی قابل تطبیق است خواستار آن شوند که، پس، ما می توانیم حکومت مذهبی را برقرار کنیم یا ادامه دهیم.

در واقع، جاده حرکت از ظلمات قشری گری مذهبی بسوی روشنائی جامعه مدرن و باز و دموکرات جاده ای یک طرفه است که در آن مذهبیون می توانند، به مدد وجود نواندیشان مذهبی، در عین حفظ باور و ایمان خویش، شیوه زندگی خود را با جهان متمدن امروز تطبیق دهند. اما هیچ کدام این خدمات شریف و انسانی برای نواندیشان مذهبی امتیازی سیاسی به همراه نمی آورد.

یکی از نکات قابل تأمل و تأثر آن است که در کشور ما روند «نواندیشی»، برای تطبیق دادن مذهب (بخصوص مذهب امامی ریشه دار در مکتب واپسگرایی جبل عامل) با مقتضیات عصر جدید، نه از سر نیک اندیشی برای افزایش رفاه و آسایش مسلمانان که بمنظور جستن راهی برای دستیابی به حاکمیت سیاسی مورد توجه و عمل قرار گرفته است. از سید جمال الدین اسدآبادی گرفته تا دکتر علی شریعتی و شاگردان امروزی اش، هیچ نواندیش مذهبی امامی در پی آن نبوده که دست به «نوآوری های فرهنگی» هم - در راستای سود همگانی - بزند. اسدآبادی می خواست از اسلام دینی جنگنده علیه تمدن غرب بسازد و شریعتی می کوشید از «شیعه» یک «حزب سیاسی» بوجود آورد و اکنون نیز شاگردان آنان همچنان بحث مذهبی خود را در زیر چتر حاکمیت سیاسی ادامه می دهند.

بی شک بر پیدایش همین وضعیت نیز قوانین تحولات اجتماعی حاکم بوده اند و همه چیز بر اساس توطئه و نقشه های خائنه پیش نیامده است. در این شکی نیست که هر دین و مذهب تازه

ای - در صورت کثیر شدن پیروان و قدرت گیری رهبرانش - نسبت به قدرت سیاسی داعیه ای صریح دارد. حتی در دینی همچون مسیحیت که پیامبرش را پیش از قدرت گرفتن و شوریدن به صلیب کشیدند نیز این تمایل بصورتی بالقوه وجود داشته و همین موجب شده است که چون امپراتوری روم «مسیحیت» را بعنوان دین رسمی خود برگزید و دینکاران مسیحی به حوزه قدرت راه یافتند، راه یکسره برای در دست گرفتن مهار قدرت سیاسی بوسیله آنان باز شد و از دل مسیحیت فروتن و خاکی قرون اولیه نیز پاپ های قدرتمدار و مستبد سر بر کشیدند و قرون تاریک اروپا را آفریدند.

بی شک، حضور نیروهای استعمارگر و استثمارچی در منطقه ای که مردمانش مسلمان بوده اند به این نقطه انجامیده است که مخالفان استعمار بفکر استفاده (یا سوء استفاده) از دین و مذهب برای شوراندن توده ها افتاده و پرچمی را علیه نیروهای اشغالگر برافرازند که برای توده های مسلمان جاذبه و کشش داشته است.

بی شک، سیلی که در 1357 در کشورمان براه افتاد و حمینی را به سلطنت مطلقه رساند، واکنش به وابستگی حاکمیت و مستقل نبودن دولت های ما نیز بوده و در اثر شرایط دهه 50 زبان و لهجه ای مذهبی یافته است.

بی شک در میان نیروهای ملی - مذهبی ایران مردمان صادقی یافت می شوند که هنوز فکر می کنند می توانند روایتی از اسلام را ارائه دهند که منافاتی با مفاد مندرج در اعلامیه حقوق بشر نداشته باشد.

در این همه شکی نیست. اما هیچ کدام اینها ربطی به سکولاریسم ندارد و یک انسان سکولار - در عین تصدیق خدمات مذهبیون میهن پرست و گواهی دادن به ضرورت نوسازی مذاهب در راستای ایجاد زمینه برای زندگی بهتر اهل ایمان - به این اصل معتقد است که در سرآغاز قرن بیست و یکم دیگر مذهبی و ایدئولوژیک بودن حکومت ها جز تولید عسرت و بدبختی، امحاء شادی و امید، و زدودن رنگارنگی های فرهنگی حاصلی ندارد و نباید بخاطر هیچ دلیلی به یکی از انواع آن تن داد.

خوب است در این نکته دقیق شویم که معنای واقعی نواندیشی دینی و اصلاح طلبی مذهبی آن است که عده ای در درون ادیان و مذاهب کهن می کوشند تا این پدیده های دیرینه سال را با شرایط امروز جامعه بشری «تطبیق» دهند. اما این تلاش دارای معنای عمیق تری هم هست و آن اینکه ارزش ها و هنجارها و روندهای جهان مدرن و متمدن نسبت به همه ادیان و مذاهب در ارتفاع والاتری قرار دارد و خوشفکران این بنیادهای کهن با سختی تمام خود و جامعه خود را از دامنه ها بسوی این قله می برند. وجود نواندیشی دینی و اصلاح طلبی مذهبی خود گواه درستی جایگاه کسانی است که بر مبانی تمدنی جهان نو ایستاده و سکولاریسم مبتنی بر حقوق بشر و دموکراسی خردمدار را بر هر دستورالعمل دیگری ترجیح داده اند و بر این اساس جهانی را آفریده اند که دین باوران نو اندیش و اصلاح طلب می خواهند کاری کنند که باورهاشان با آن تطابق داشته باشد. در این صورت چرا کسی که در قله ایستاده باید دچار تردید شود و تصور کند که آن کوهنوردان پائین دستی که به سوی او می آیند نسخه هائی در جیب دارند که می توانند زندگی بهتری بیافرینند.

در عین حال و بی شک، نواندیشان سیاست‌خو متزلزل‌ترین دینمداران هستند، چرا که از یکسو، بخاطر ایمان و اعتقادشان، می‌پندارند که نقشه‌ی نجات بشریت را در جیب دارند و، از سوی دیگر، به چشم سر می‌بینند که هر کس نسخه‌های آنان را پیچیده به درد و رنج مبتلا شده و هرکس که الگوئی اجتماعی و سیاسی را دنبال کرده که در آن مذاهب و مکاتب نقشی نداشته‌اند به جامعه‌ای معتدل و متمدن و صلح‌آمیز و مبتنی بر همزیستی رفیقانه رسیده است. اما، متأسفانه ریشه‌های اعتقادی و اعتیادهای سنتی و فرهنگی چنان قوی هستند که جز به تدریج و بصورتی بطئی نمی‌توان به هوشیار شدن این نواندیشان دلخوش بود. آنان می‌خواهند ثابت کنند که دین و مذهب شان با دموکراسی و حقوق بشر و کثرت‌گرایی در تضاد نیست اما، در عین حال، تن به تصدیق این نکته نمی‌دهند که، در این صورت، چرا باید بپای احتجاجات سیاسی آنان که در زبان و بیانی مذهبی ادا می‌شوند دل و گوش سپرد؟

در واقع تکلیف خشک مغزان و قشربونی همچون خامنه‌ای و مصباح یزدی و احمدی نژاد روشن‌تر از اصلاح‌طلبان مذهبی است. آنها نواندیشی را یکسره بدعت حرام می‌دانند، و مزدک و حلاج و باب و بها را به همین جرم بدار می‌کشند و می‌کشند. آنها در جهان کنونی زندگی نمی‌کنند و درهای ذهن شان بر واقعیت‌های بدیهی حتی بسته است. آنها همچنان فکر می‌کنند که دین - و بخصوص مذهب - شان برای هر امری نسخه دارد، برای هر پدیده‌ی غیر مذهبی بدیلی مذهبی ارائه می‌دهد، و برای سامان گرفتن امور جهان برنامه‌های مدیریتی انسان‌ساز پرورانده است. آنها دیوانگانی همسان مدعیان «خدا و پیامبر و ناپلئون بودن» اند که قبل از آنکه بدست مأموران تیمارستان بیافتند توانسته‌اند حاکمیت یک کشور را تصاحب کرده و با تکیه بر ثروت‌های طبیعی آن رورگار بگذرانند. به همین دلیل هم هست که رویارویی سکولاریسم با آنان امری غریب و مشکل‌آفرین و تردید ساز نیست. آنان، در عین مخالفت صریح با سکولاریسم، با دیگر مفاهیم همزاد آن نیز نظر مخالف دارند؛ دموکراسی را به سخره می‌گیرند، و حقوق بشر را امری غربی می‌بینند که می‌خواهد بشریت را از انسان بگیرد و آزادی جهنمی را به او عرضه بدارد. برای آنان نه کثرت‌گرایی اهمیت دارد و نه مردم‌سالاری - در آنجا که تنها سالار عالم خدا و رسول و اولوالامر، یعنی امام و جانشین بر حق اش، ولی فقیه اند. آنها آزادی را «کلمه‌ی قبیحه» می‌دانند و اختیار را تصویری که شیطان در ذهن آدمی می‌آفریند. و به همه‌ی این دلایل سکولارها برای مخالفت با چنین حکومت مشکلی ندارند و هر انسان طبیعی از این‌ها گریخته و به آنها پناه می‌برد.

ولی نواندیشان مذهبی، با روش‌های بینابینی و تردیدناک خود، همواره منطقه‌هائی خاکستری می‌آفرینند که در آن گرگ حکومت مذهبی می‌تواند برای مدتی میشی رام و سربراه بنماید. اما، در انتها، آنان نیز جز یک «حکومت مذهبی - نوع دیگر» چیزی در چنته ندارند و آنچه می‌طلبند آن است که نسل جوان امروز ایران سهمی از عمرش را به آنها بدهد تا آنها نظریه‌های خود را در قالب حکومت مذهبی جدیدی به مرحله‌ی اجرا بگذارند و نشان دهند که می‌توان دموکراسی دینی نوینی هم داشت که بر اساس «فقه مرفقی و به روز شده‌ی امامی!» ساخته و پرداخته شده است. به عبارت

دیگر، آنها از مردم می خواهند فکر و منطق و تجربه را کنار گذاشته و زمام حکومت را مدتی هم به دست آنها بدهند. توقع آنها از مردم آن است که رضایت دهند خوکچه آزمایشگاه آنان باشند و بخشی از عمر عزیز و بازگشت ناپذیر خود را خرج هوس های سیاسی این اصلاح طلبان کنند. سکولارها می گویند: «ما، در قلمرو حکومت سیاسی، هرگونه مذهب را ممنوع الورد کرده ایم اما حاضریم همه گونه کمکی را فراهم کنیم تا نواندیشان مذهبی با طیب خاطر و دل محکم بتوانید به نوسازی مذهبی خود ادامه دهند؛ چرا که ما، نه لزوماً بعنوان مردمی سکولار، که از جایگاه انسان هائی متمدن و امروزی و ضد تبعیض، آرزو می کنیم که، به مدد انفاس و اقدامات این نواندیشان، اقشار مؤمن و مذهبی جامعه ما نیز - تا در این دنیا ساکن اند و هنوز به «دیار باقی» نشتافته اند - از مواهب داشتن یک زندگی راحت و بی دغدغه، آزاد و بی تنش، و رنگارنگ و بی تبعیض برخوردار شوند. و درست بخاطر هم آنها است که اجرائی شدن نظریه های سیاسی - مذهبی نواندیشان مذهبی در حوزه حاکمیت سیاسی را برای مردمان مان سم مهلک می دانیم و تا توان داریم راه ورود آنان را به قلمرو حکومت سد می کنیم».

برگرفته از سایت «سکولاریسم نو»:

<http://www.NewSecularism.com>

آدرس با فیلتر شکن:

<https://newsecul.ipower.com/index.htm>

آدرس فیلتر شکن سایت شخصی نوری علا:

<https://puyeshga.ipower.com/Esmail.htm>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نور علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com